

سعید دانشور آریا، کوه‌نورد نابینای محله فرامرز عباسی
از مسیری می‌گوید که برای رسیدن به قله‌های زندگی طی کرده است

قله، سهم اراده‌های تسلیم‌ناپذیر



۲ سال
سخت

هارنس را با کمک استاد و راهنمایش،
جواد دهقان، به تن کرده و بند هایش
را دور پاها محکم می‌کند. کوله پشتش
کاوَر آبی رنگی دارد که روی آن نوشته

«کوه‌نورد نابینا». آن را تنظیم می‌کند و راهی تمرین می‌شود. یکی
از دیواره‌های تمرینی قله زو در مسیر «چشمه گفت وگو»، محل
گفت‌وگوی ماست؛ همان مسیری که کوه‌نوردی را از آنجا شروع
کرده است. سعید آقا قصه زندگی‌اش را این‌طور شروع می‌کند:
۱۳۶۸ سال آخر دانشگاه در مقطع کارشناسی رشته مدیریت
دانشگاه تهران بودم که متوجه شدم دید چشمانم در شب دیگر
مثل گذشته نیست. شب‌کوری گرفتم و به مرور و با وجود تلاش
پزشکان، به صورت کامل بینایی‌ام را از دست دادم. دو سال سخت
را پشت سر گذاشتم و با وجود تلاش‌های پدر و مادرم، چیزی مثل
سابق نشد.

سعید آقامدتی مدام از خودش می‌پرسیده که چرا این اتفاق برای
او افتاده و به هر قیمتی که شده باید دوباره بینایی‌اش را برگرداند؛
اما در نهایت خودش را با شرایط تازه منطبق کرده است؛ می‌گوید:
از هر دری وارد شدم، بدون نتیجه ماند. در نهایت همه چیز را
پذیرفتم. دوباره توانمندی و سخت‌کوشی دوران کودکی و جوانی
را در خودم زنده کردم و گفتم سعید نباید از هم‌سن و سال‌های
خودش کم بیاورد و حتی باید مسیر زندگی‌اش بهتر از آن‌ها باشد.

از مدرسه امید
تا قله زو

ثب نام در بهزیستی و یادگیری
مهارت‌های لازم برای زندگی با شرایط
جدید، شروع دوباره او بود. بعد از آن
سراغ ورزش رفت. سعید آقا می‌گوید:
پیش از نابینایی پینگ‌پنگ و والیبال
بازی می‌کردم، اما بازی در این رشته‌ها دیگر برایم امکان‌پذیر
نبود. برای همین شنا و گل‌بال را انتخاب کردم. سه ماه بیشتر
گل‌بال تمرین نکرده بودم که برای مسابقات استان به تیم اضافه
شدم. از آن به بعد به تیم استان راه پیدا کردم و در پست‌های
مدیریتی همکاری‌ام را با هیئت گل‌بال استان و هیئت ورزش
نابینایان ادامه دادم.

سعید آقا پیش از فعالیت جدی ورزشی، در آموزش و پرورش استثنایی
به عنوان معلم ریاضی دانش‌آموزان نابینا مشغول به کار شد و در
ادامه، مدیریت مدرسه نابینایان امید را بر عهده گرفت. چند ماهی
بیشتر از بازتسلطی‌اش نمی‌گذشت، اما همین مدرسه نقطه
آشنایی او با کوه شد. او می‌گوید: دوازده سال پیش، همکاران بینای
ما کنار هم درباره صعود به قله زو صحبت می‌کردند و می‌گفتند
بعضی از هم تیمی‌هایشان کم‌آورده‌اند و نتوانسته‌اند قله را کامل
بالا بروند. همان جاعلی آقا، پسرعمویم را که در مدرسه مشاور و
امین من بود، صدا کردم و از او خواستم با هم به این کوه برویم
و خوشبختانه توانستم به راحتی به بالای آن برسیم. بعد از آن،
صبح‌ها در پارک ملت می‌دویدم و با کوه‌نوردان حرفه‌ای‌تر آشنا
شدم. صحبت آن‌ها از قله‌های بلند ایران بود. همین صحبت‌ها
دماوند را به هدف بعدی من تبدیل کرد.



میترا صدرا آن بالا که هست، باد که به صورتش می‌خورد، انگار دیگر نیازی به دیدن ندارد. درست جایی که هر چشم بینایی، دلش
می‌خواهد فقط آسمان را ببیند و بس. اما او با برخورد هر باد و نسیم به صورتش، می‌تواند تصور کند به کجا رسیده است و چه پهنه
و سیعی رویه رویش قرار دارد. گویا به جای چشم‌هایش با چشم دل به تماشا نشسته است.

دوست دارد خودش را به چالش بکشد. کسی که اهل پرواز است و می‌خواهد به بلندی‌ها برسد، هیچ سدی برایش وجود ندارد؛ حتی
وقتی درست در اوج جوانی، دنیا برایش تیره و تار شد. آن هم وقتی که برای مسیر پیش رو آینده‌زندی‌اش برنامه‌ریزی کرده بود.
سعید دانشور آریا، کوه‌نورد ساکن محله فرامرز عباسی، بعد از بیست و دو سالگی و نابینا شدن با چالش‌های متفاوتی در زندگی رویه رو
شده است. اما توانسته پس از فعالیت در ورزش گل‌بال و تدریس در مدارس استثنایی، سراغ کوه‌نوردی برود. او اکثر قله‌های ایران
و تعدادی قله خارج از کشور را صعود کرده و چهار بار نیز به دماوند رسیده است. حالا صعود به گرده آلمان‌ها، در قله علم‌کوه، یکی از
سخت‌ترین مسیرهای فنی کوه‌نوردی ایران، را در کارنامه دارد؛ صعودی که آن را به مردم ایران تقدیم کرده است.